

چرایی پرداختن به علوم انسانی اسلامی

عبدالکریم بهجت‌پور*

حساسیت نشان دادن نسبت به رویکرد یا موج جدیدی که درباره موجه دانستن اقدامات در بحث تولید علوم انسانی اسلامی ایجاد شده است، خیلی لازم نیست. اصولاً یکی از راه‌های توسعه فرهنگ همین است که منتقدان بتوانند حرف‌هایشان را بزنند. این به نظر من خیلی ارزش دارد و باید خوشحال شویم و تشکر کنیم از عزیزانی که از سر دلسوزی نه از سر تحقیر و توهین، نسبت به آنچه صورت گرفته، داوری می‌کنند، مراقب ما هستند و البته این می‌تواند فعالیت‌ها را جهت‌دار، دقیق و مؤثر کند. کما اینکه گوش جامعه را برای شنیدن مطالب و توضیحات کسانی که با تولید علوم انسانی همراه هستند، آماده شنیدن می‌کند.

اما من از اینجا شروع می‌کنم و به این دوستان منتقد عرض می‌کنم:

۱. دخالت بی‌جای علم در امور دینی

مسئله ضرورت ورود به علوم انسانی اسلامی از اینجا شروع شد که علم پای خود را به حوزه دین کشانده است؛ یعنی به عکس تصور منتقدان، علوم اجتماعی و انسانی وارد حوزه‌ای شده‌اند که دین مدعی آن بوده است. دین یکسری گزاره در حوزه زندگی، رفتار

* دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (b.hr_hd@yahoo.com).

انسانی، توسعه اقتصادی و... دارد، علم می‌آید و می‌گوید که حرص، آز و طمع باید تا صد سال خدایان ما باشند. دینی که می‌آید آن طرف را می‌گوید و به اصطلاح تولید دانشی که بر اساس حرص و آز و طمع می‌خواهد اقتصادش را شکل دهد، بالأخره اوست که مرز خود را گذرانده و گزاره‌های دین را به حاشیه می‌راند. در غرب چه کردند؟ در غرب آمدند و دین را مدیریت کردند؛ گفتند دین یک رابطه معنوی بین انسان و خداست، دین تعارضات بین فقیر و ثروتمند را حل می‌کند، دین مثلاً باعث یک نظم اجتماعی می‌شود. چند حوزه تعیین کردند و گفته‌اند این سهم دین است، بعد بر اساس آن دارند علم اجتماعی و انسانی تولید می‌کنند، اما در اسلام و نظام اسلامی، اصلاً مسئله ما این نیست، مسئله این است که این علم آمده و وارد حوزه دین شده، گزاره‌ها و نصوص صریح و قابل توضیح دین را به چالش کشیده است. دوستانی که می‌خواهند منتقد شوند، ببینند برای این داورها چه می‌خواهند بکنند. فرضیه‌ای که می‌آید و می‌گوید مثلاً جنابعالی، هرچه مشکل هست در حوزه روان انسان است، در ضمیر ناخودآگاه است، در مشکل جنسی است، بعد می‌آید تا مسئله پروانه‌ای شدن و همجنس‌گرایی را توسعه می‌دهند، این دارد به جنگ دین می‌آید نه بالعکس.

۲. علم و لحاظ نکردن علل حقیقی

مسئله مهم دیگر این است که منتقدان متدین گرفتار پذیرش تبیینی از علم‌اند که پارادایم‌های غیردینی - به تعبیر قرآن: «یعلمون ظاهراً من الحیات الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون» - قطعی شمرده‌اند. آنها بنای‌شان را بر این گذاشته‌اند که ظاهر حیات را ببینند و از آخرت چشم‌پوشند، از علت حقیقی در پشت صحنه مادی چشم‌پوشند و چون از عوامل پشت صحنه چشم‌پوشند بسیار اشتباه می‌کنند. منتقدان متدین بفرمایند: آیا ما حق نداریم در این مرزبندی میان حقیقت و مجاز و علم با معرفت ورود کنیم؟ آیا نفی علل

غیبی که اساس ایمان ما «الذین یؤمنون بالغیب» نباید ما را به سمت اصلاح علمی که با کوری نسبت به علل غیبی سامان یافته ترغیب کند. این دوستانی که من فرمایشاتشان را شنیدم، اصرار بر این دارند که مثلاً این علم، علم مصطلح باشد، علم تجربی باشد. خب، تکلیف این طرف را هم روشن کنید. بالأخره من بر اساس علم و حیانی دارم به یک نتایجی در همین موضوعات و مسائلی که شما مطرح می‌کنید، می‌رسم، چه کارش کنم؟ آیا نباید به این چالش‌ها ورود کنیم و برای حل این درگیری، فکری بکنیم؟! بحث علم دینی مسئله ما هست، حاکمیت اسلامی و حکم اسلام درباره تولیدات علمی ناظر به مسائل اجتماعی مسئله ما هست. هم الان متدینان بین دین و علم تعارض دیده‌اند. یک دانشجوی مسلمان سر کلاس می‌نشیند، یک چیزی می‌فهمد، به مسجد می‌رود یک چیز دیگر به او گفته می‌شود. ذهن او متحیر شده، واقعیت بیرون این است. این را باید به آن توجه کرد و برای آن پاسخ داشته باشیم. اگر توانستید حوزه دخالت علم را در حوزه‌های دین بر اساس تعریف اسلام بگیرید، ما می‌گوییم چشم، دین در عرصه علم دخالت نکند، اما وقتی علوم انسانی و اجتماعی عامدانه برای انزوای دین اقدام می‌کنند و حتی به تولید دین انسانی و امثالهم دست می‌زنند، نمی‌توانیم ساکت بمانیم.

۳. گسترده‌گی اهداف دین از اهداف علوم اجتماعی و انسانی

در پاسخ به برخی که امکان تولید علوم انسانی اسلامی را رد می‌کنند، یک وقت می‌گوییم اهداف دین، اهداف علم؛ یعنی می‌گوییم که علم یک هدف دارد و دین هدفی دیگر. معتقدم این تعبیر اشتباه است. چتر اهداف دین اسلام گسترده‌تر از هدف علوم اجتماعی و انسانی و شامل آن است. با تعریفی که ما از دین داریم، دین چتری است که حتی حوزه علم را در خودش جای می‌دهد. علت اینکه ما به سمت دانش انسانی اسلامی می‌رویم، این است؛ یعنی معتقدیم نه فقط تعارض، بلکه برای هماهنگ‌سازی علم با

اهداف دین باید بحث تولید علوم انسانی اسلامی شروع شود چون دین چتر گسترده‌ای دارد و علم هم ذیل آن قرار می‌گیرد. اگر علم ذیل دین قرار نگیرد، مفهوم‌اش این است که دین جامع نباشد و حوزه دین از حوزه علم جدا شود، همان تقسیمی که در اروپا انجام شد.

۴. علم به مثابه ابزاری برای تحقق مکتب

نکته دیگری که من در این بخش به عرض می‌رسانم فرمایش شهید صدر است که به نظر من فرمایش بسیار خوبی است. ما در حوزه دین یکسری باید و نباید داریم که باید رعایت شوند، اسم آن را مکتب گذاشته‌اند. بعد می‌گویند دانش‌ها ابزاری را بسازد و روش‌هایی را پیش بگیرد که این خواسته‌ها را تأمین کند. وقتی از علم دینی سخن می‌گوییم، معنایش این است که می‌گوییم بشر وقتی شروع می‌کند به مطالعه و انجام کارهای علمی، کار مهم بشر این است که برای تبیین، توصیف، پیش‌بینی و تجویز، ابزار لازم را بسازد. وقتی شما مکتب را به عنوان مکتب اسلام پذیرفتید و دین را به عنوان دین جامع پذیرفتید، باید ابزار شناخت و علوم مجری این مکتب را نیز سامان دهید. نباید خود را در چهارچوب تنگ ابزار شناخت غیرباورمندان به این مکتب قرار دهیم. البته علم حتماً حوزه‌های مشترک با دین دارد، اما اینکه بگوییم من هرچه که خارج از این هست را اسمش را می‌گذارم knowledge، معرفت، معرفت هم یک چیز بی‌ارزش است، این داوری در باب معارف را از کجا اثبات کنید؟ الان مسئله ما دین است، دین مکتب ساخته است و یک باید و نبایدهایی را تعریف کرده است. فرض کنید اصلاً هم نمی‌خواهد وارد حوزه‌های دیگر شود. جنابعالی به عنوان دانشمند مسلمان باید این باید و نبایدها را دست‌کم در جامعه اسلامی تدبیر کنید در غیر این صورت فایده وحی و ارسال رسولان و انزال کتب نمی‌ماند. تو باید و نبایدهای مکتب خودت را باید تأمین کنی، مارکسیست باید و نباید مکتب خودش را تأمین می‌کند. سرمایه‌داری باید مکتب خودش را تأمین و علمی کند.

علمی‌سازی باید و نبایدهای دین کار ما و دانشمندان و دانشگاه‌های ماست، اینها هستند که باید بنشینند و فکرهايشان را به‌اشتراک بگذارند و ببینند چگونه ابزار لازم تحقق خواست‌های مکتب اسلام را بسازند، روش‌های لازم را تولید کنند و سؤالات لازم را حل کنند و بعد ورود کنند؛ بنابراین ما نباید پسروی کنیم.

این مطلب را هم اضافه کنم که حتی بنده معتقدم دین در حوزه دانش هم ورود کرده است. ما در حوزه علوم طبیعی می‌گوییم دین به مناسبت‌هایی وارد شده است، در حوزه علوم اجتماعی و انسانی می‌گوییم دین اصالتاً ورود کرده است. مدیریت دانش کرده است، علمی‌سازی جامعه را در میدان Context کرده است. الان وقتش نیست تا بیشتر توضیح دهم. دوستانی که مطلعند می‌دانند که بنده معتقد به تفسیر بر اساس سیر نزول هستم. می‌گوییم قرآن متنی ناظر به یک Context است و در آن کانتکس آرمان‌ها، اهداف و برنامه‌های خود را پیش می‌برد؛ یعنی صرفاً حتی این نیست که دین صرف قله‌ها را بگوید؛ نه، در موارد فراوانی به‌خصوص در حوزه علوم انسانی اسلامی، این به‌اصطلاح ورود میدانی را هم کرده است و به‌نظر باید در این باره توجه بیشتری کرد.

۵. دیدگاه رقیب و فقدان دلایل قرآنی

به‌نظر من آسیبی که می‌توانم محضر ناقدان عزیز و حتی نسبت به‌همراهان با تولید علوم انسانی اسلامی عرض کنم، این است که از متن قرآن و از متن دین گزارش نمی‌دهند؛ یعنی منتقدان متدین - ما که فعلاً مسئله‌مان خارج اسلام نیست - دو آیه برای ما بیاورند و بگویند بر اساس این آیه، دین نباید دخالت در علوم انسانی یا اجتماعی کند. سند من قرآن است، سند من روایت است. چرا ما از آنها مطالبه نکنیم؟ ما از ناقد محترم می‌خواهیم تا دلیل خود را از دین بیاورد. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند بعد از قرآن فقری نیست و قبل از قرآن غنا نیست. فلسفه‌ای که پشتوانه تولید علوم انسانی اسلامی باشد، به‌تنهایی هم کافی

نیست. آن باید به تعبیر حضرت علی علیه السلام، با قرآن همراه شود تا غنا پیدا کند. منتقدان مسلمان و همه آقایان - چه آنها که از رأی خودشان برگشتند، چه آنها که از ابتدا منکر علم دینی بوده‌اند - دو آیه برای ما شاهد بیاورند تا مستند این ادعای آنها مبنی بر واگذاری این علوم به صرف دانش بشر باشد و دین اسلام نباید وارد حوزه علم بشود. با این مستند قرآنی مشکل حل خواهد شد. چرا ما از این طرف دائماً باید دفاع کنیم و سپر بگیریم؟ ما داریم از ایشان سؤال می‌کنیم. در سخنرانی‌های بعدی یک یا چند آیه به ما بفرمایید، چند روایت بفرمایید، مشکل را درون دینی حل کنید.

۶. ظرفیت پاسخ‌گویی قرآن در مباحث علمی

حقیقت مطلب این است که ما قرآن و منابع اسلامی را مثل طبیعت می‌دانیم. اشتباهی به‌نظر من در اینجا صورت گرفته است. وقتی من می‌خواهم طبیعت را بشناسم، پوزیتیویست و نحله‌های مشابه آمدند و گفتند برای اینکه طبیعت را بشناسم باید از روش تجربی استفاده کنم، ابزارش را هم این می‌دانم، - به درست یا غلط آن کاری ندارم - آنها بالأخره برای کشف طبیعت یک روش علمی یا ابزار تولید کردند. حال ابزار دستیابی به علوم انسانی و اجتماعی نهفته در قرآن چیست؟ قرآن مثل طبیعت است؛ یعنی همچنانی که الان همه سؤالات را می‌توانیم به محضر طبیعت ببریم «فِيهَا مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» و هر چه از آن سؤال کنیم پاسخ بگیریم، از آن طرف قرآن هم مثل طبیعت است. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ: از قرآن سؤال کنید»، پاسخ‌تان را می‌دهد. من الان به‌عنوان یک دانشمند علوم انسانی که مسلمانم، می‌خواهم ببینم که اسلام در باب مسائل اجتماعی و انسانی چه رهنمودی دارد؟ امیر المؤمنین می‌فرماید: تو سؤالات را به قرآن عرضه کن، بعد بگو که رفتم و پاسخ نگرفتم، بلکه حتماً پاسخ می‌گیرید. اتفاقاً من همین جا می‌خواهم به دوستان منتقد عرض کنم، شمایی که می‌فرمایید نمی‌شود، بیایید با

یکدیگر یک پروژه تعریف کنیم. شما سؤالتان را مطرح کنید، ببینیم می‌توانیم از منابع اسلامی پاسخ آن را پیدا کنیم یا خیر. تازه وظیفه شما این است که ابزار مناسب قرآن را تولید بفرمایید. به نظر من مشکل منتقدان تقدم دادن فیزیک و بدنه عالم بر کلام خداست؛ یعنی روشی که در فیزیک و بدنه هستی ایجاد کرده‌اند را می‌خواهند بر کلام خدا حاکم کنند. این مشکل غرب است، نه مشکل ما. آنها با کتاب مقدس مشکل دارند. آنها مجبور می‌شوند بگویند نویسندگان کتاب مقدس در فرهنگ خودشان، در تجربه خودشان این مطالب را می‌فهمیدند، زبانشان تأثیر فرهنگی داشت، از فرهنگ رنگ گرفته است. ما که قرآن را کلام قطعی و بی‌تصرف وحی می‌دانیم که این مشکلات را نداریم. در روایتی پیغمبر ﷺ در وصف قرآن می‌فرماید: «فَطَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ» ظاهر قرآن حکم و باطن آن علم است؛ یعنی شما هر لایه‌ای از دستورات قرآن و دین را ورود کنید و به آن عمق ببخشید، در آن عمق، علم وجود دارد. این ظرفیت قرآن است. اگر این ظرفیت به رسمیت شناخته می‌شد، الان در تولید علم دینی پیشرفت فراوانی کرده بودیم.

۷. امکان نقد معرفت دینی (ایدئولوژیک نبودن علم برآمده از قرآن)

آیا اگر علم قرآن را بیرون بکشیم، آیا علم را ایدئولوژیک کرده‌ایم؟ اگر علم قرآن را بیرون بکشیم، آیا نمی‌توانیم درباره‌اش بحث کنیم؟ نمی‌توانیم نقدش کنیم؟ چه کسی گفته نمی‌شود؟ بحث معارف دین غیر از دین است و قابل مذاکره و گفت‌وگوست. بخش مهمی از علوم قرآن تحلیل‌های مربوط به زیرساخت‌های معارف و دستورات قرآن است، آن علم قابل بررسی است. آن علوم برآمده از قرآن هیچ‌گاه علم را ایدئولوژیک نمی‌کند. الان مثلاً گزاره‌های علمی، حکمی و فلسفی که در قرآن یا در روایات معصومان وارد شده، آیا این باعث می‌شود که آن مطلب علمی نقلی و موجب ایدئولوژیک شدن علم شود؟ آن علم است، حکمت است. حکمتی است که بر زبان ایشان جاری شده، حکمتی است که در

کلام خدا جاری شده است. این نقلی شدن علم نیست. اگر کسی راه به حکمت‌های قرآن ببرد، آن علم را بگیرد و اینجا مصرفش کند، آیا باعث ایدئولوژیک شدن علم می‌شود. مسئله ما الان این است. اگر ما از حکم قرآن وارد شویم و فهم مان را تعمیق کنیم و به علم قرآن برسیم، آیا اگر طرح علم می‌کنیم، داریم علم را ایدئولوژیک می‌کنیم؟ این پرسشی است که به نظر من ناقدان عزیز باید به آن پاسخ دهند. از حوصله‌ای که به خرج دادید، تشکر می‌کنم.